



تفکر تاریخ سلف‌گیری

حجت الاسلام و المسلمین دکتر فرمانیان

به کوشش: محسن افضل آبادی

سلسله نشست‌های علمی ۲

سورة الفاتحة

نشست علمی (۲)

تاریخ تفکر سلفی گری

(تا ظهور وهابیت)

حجت الاسلام والمسلمین دکتر فرمانیان

به کوشش محسن افضل آبادی

آذرماه ۱۳۹۲



سلسله نشست‌های علمی / ۲

تاریخ تفکر سلفی گری (تا ظهور وهابیت)

حجت الاسلام والمسلمین دکتر فرمانیان

به کوشش: محسن افضل آبادی

نوبت چاپ: اول / ۱۳۹۳

شمارگان: ۵۰۰۰ نسخه

مرکز پخش: قم، میدان معلم، مرکز فقهی ائمه اطهار (ع)

تلفن: ۳۷۸۳۲۳۰۳ و ۳۷۷۴۹۴۹۴



فهرست مطالب

۷	مقدمه
۱۳	۱. دوره اصحاب اثر
۱۳	۲. دوره اصحاب حدیث
۱۴	۳. دوره تأسیس مکتب سلفیه
۱۴	۴. احیاء سلفی‌گری
۱۵	جریان‌های فکری سلفی
۱۵	دوره اصحاب اثر
۱۶	گرایش‌های عمده قرن اول
۱۶	ویژگی‌های اصحاب اثر
۱۹	جایگاه اثر نزد وهابیان
۲۰	جایگاه فتوای صحابه
۲۱	تبدیل اثر گرای به حدیث گرایی
۲۲	میزان حجیت آثار صحابه
۲۳	ظهور حدیث گرایی
۲۴	ویژگی‌های اعتقادنامه احمد بن حنبل

گرایش ظاهرگرایی اهل حدیث.....	۲۵
جریان‌های فکری اصحاب حدیث.....	۲۷
۱. جریان تأویلی - تنزیهی.....	۲۷
۲. جریان تشبیهی.....	۲۸
۳. جریان سلف‌گرایی.....	۲۹
سلف در ملل و نحل شهرستانی.....	۳۲
این‌تیمیه و پایه‌گذاری مکتب سلفی‌گری.....	۳۴
ویژگی مکتب «سلفیه».....	۳۴
تناقض در حدیث «خیر القرون».....	۳۶
نقد قرضای بر حدیث «خیر القرون».....	۳۸
اقدامات این تیمیه از تغییر مفهوم سلف.....	۳۹
تحریف در معنای عبارت.....	۴۰
اتهام شرک و کفر به مسلمین.....	۴۱
تغییر در مفهوم اجتهاد.....	۴۴
عدم توجه حنابلّه به آرای این تیمیه.....	۴۷
تفکر عثمانی‌ها.....	۴۹
گرایش به تفکر عثمانی‌گری نتیجه توهین و بی‌احترامی.....	۵۱
پرمش و پاسخ.....	۵۴

مقدمه

جهان اسلام که پس از یک دوره‌ی طولانی خمودی و سرخوردگی، امروزه کران تا کران جهان را فراگرفته است، این پیروزی را مرهون آموزهای اصیل خود و تکیه بر مشترکاتی چون توحید، نبوت و قرآن می‌داند. بی‌تردید دشمنان قسم خورده‌ی اسلام عزیز تمام توان و همت خود را بر آن داشته تا یک دلی و اتحاد مسلمانان را از بین برده و بدین وسیله بتوانند جلوی نفوذ اسلام را در ممالک خود بگیرند، لذا با سیاست تخریب اسلام حقیقی و تقویت اسلام کاذب و توسل به حربی مذهب علیه مذهب سعی در مخدوش کردن چهره‌ی اسلام دارند.

در این میان جریانی که با قرائتی تنگ‌نظرانه و خشن از دین مبین اسلام، تمام فرق اسلامی؛ اعم از فرق کلامی و فقهی را اهل بدعت دانسته و تنها خود را اهل سنت



محض می‌داند، به جای آن که تیغ تکفیرش را بر پیکر دشمنان اسلام فرود آورد، هر روز در گوشه و کنار بلاد اسلامی، مسلمانان بی‌گناه را به خاک و خون کشیده و این‌گونه در خدمت استعمارگران درآمده است.

بمب‌گذاری، خوردن اعضای بدن، ویران‌سازی قبور بزرگان دین، قتل و عام عالمان دینی و ده‌ها جنایت دیگر، تنها گوشه‌ای از کارنامه‌ی سیاه این غده‌ی سرطانی می‌باشد.

در فرایندی که جهان اسلام بیش از هر زمان دیگری از مسائل به وجود آمده توسط جریان‌های تکفیری رنج می‌برد و خون هزاران مسلمان بی‌گناه به بهانه‌های واهی، به دست «قبیله‌ی خشونت» بر زمین می‌ریزد، بی‌شک شناخت و نقد عالمانه‌ی این تفکر، مسلمانان را از فرو غلطیدن در افکار انحرافی ایشان باز می‌دارد.

در این راستا مرکز تخصصی ائمه اطهار (ع)، تحت اشراف دفتر مرجع فقیه حضرت آیت‌الله العظمی فاضل لنکرانی (ره) بر آن شد تا با هدف شناخت و نقد تفکر «سلفیه»، با برگزاری سلسله نشست‌های تخصصی به بررسی و نقد باورهای این جریان پرداخته و عقاید آنان را در ترازوی نقد قرار دهد، مجموعه حاضر یکی از آثار این سلسله نشست‌ها می‌باشد که در اختیار عموم علاقه‌مندان قرار می‌گیرد.

ضروری است از حمایت‌های حضرت آیت‌الله محمد جواد فاضل لنکرانی (مد ظله العالی)، که همیشه مشوق ما در برگزاری این نشست‌ها بوده و همچنین از رهنمودهای حجت الاسلام والمسلمین دکتر حسین حبیبی‌تبار، مدیریت محترم مرکز تخصصی ائمه اطهار (ع)، و همه عزیزانی که ما را در این امر یاری کرده‌اند، صمیمانه تشکر نمائیم.

شایان ذکر است، انتقادات و پیشنهادات شما، راه‌گشای فعالیت‌های علمی آینده ما خواهد بود، لذا از عموم علاقه‌مندان خواهشمندیم نظرات خود را به پایگاه اینترنتی: acmchathar.com ارسال نمایند.

مرکز تخصصی ائمه اطهار (ع)

دبیر نشست‌های علمی

محسن افضل‌آبادی



دیبر جلسه

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى
الله على محمد وآله الطاهرين؛ خير مقدم عرض می کنیم
محضر همه اساتید، پژوهشگران، فضلا و طلاب محترم
که با حضورشان زینت بخش محفل علمی ما شدند.

جهان پس از قرن بیستم که یک دوره ی طولانی از
سکولاریسم را پشت سر گذاشته بود، وارد مرحله ی
جدیدی از بازگشت به دین و احیای ارزش های اسلامی
شد، جریانی که ابتدا با نوعی شعار بازگشت به آموزه های
اصیل اسلامی کار خود را شروع کرده بود، رفته رفته به
یک مذهب و آیین جدید مبدل گشت، پیروان ایشان تنها
یک قرائت از کتاب و سنت را پذیرفته و تلاش فراوانی
در تحمیل آن داشته اند، به طوری که ما امروزه شاهدیم

که این جریان تمامی فرق کلامی و فقهی اهل سنت؛ اعم از اشاعره، معتزله، شافعی، مالکی و حنفی را اهل بدعت می‌داند، و خارج از دایره‌ی اهل سنت معرفی می‌کند، ایشان بر این باورند که تنها پیروان مدرسه‌ی ابن تیمیه و اهل حدیث، اهل سنت واقعی هستند. با توجه به مبانی فقهی و اعتقادی جریان مدعی سلف‌گرایی و علاقه‌ی شدیدی که این جریان به تکفیر و رمی به بدعت مسلمانان داشت، این جریان مورد توجه کشورهای استعمارگر قرار گرفته به طوری که امروزه شاهدیم که این جریان به عنوان ابزاری در دست کشورهای استعمارگر قرار گرفته است. با توجه به تحولات اخیر که در حوزه‌ی کشورهای اسلامی صورت گرفته و خطری که از ناحیه جریان‌های تکفیری، اسلام عزیز را تهدید می‌کند، مرکز تخصصی ائمه اطهار^{علیهم‌السلام} که تحت اشراف دفتر مرجع فقیه حضرت آیت الله العظمی فاضل لنکرانی^{رحمته‌الله} سالهاست در عرصه‌ی مذاهب اسلامی فعالیت می‌کند، بر آن شد تا طی سلسله نشست‌هایی تخصصی در موضوع شناخت و نقد سلفیه، نشست‌های علمی برگزار کند. در این جلسه در خدمت استاد عزیز و گرانقدر حضرت حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر فرمانیان هستیم با بحث «تاریخ تفکر سلفی گری»، که با ذکر یک صلوات به استقبال سخنان حضرت استاد می‌رویم.

حجت‌الاسلام و المسلمین دکتر فرمانیان

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين انه خير ناصر و معين وصلى الله على محمد وآله الطاهرين.
موضوع بحث ما تاريخ تفكر سلفي گري است؛ تاريخ تفكر سلفي گري چهار دوره‌ی عمده دارد.

۱. دوره اصحاب اثر

این دوره، دوره‌ای ۲۰۰ ساله است که از دوره‌ی صحابه شروع می‌شود و تا ظهور شافعی و احمد بن حنبل ادامه پیدا می‌کند، خود سلفی‌ها و اهل سنت از این دوره به دوره‌ی اصحاب اثر یاد می‌کنند و این دوره اصحاب اثر می‌گویند. برای شناخت وهابیت لازم است اصحاب اثر را خوب بشناسیم و اگر می‌خواهیم وهابی‌ها را خوب تقریر و نقد کنیم باید شناخت درستی از آن داشته باشیم. بنابراین شناخت دوره‌ی اول در فهم امروز تفکر سلفی بسیار تأثیر دارد.

۲. دوره اصحاب حدیث

این دوره‌ی از سال ۲۵۰ شروع می‌شود تا سال حدود ۷۰۰، تقریباً پنج قرن طول می‌کشد دوره دوم دوره‌ی ظهور اصحاب حدیث است یعنی با ظهور شافعی و احمد بن حنبل تفکر اصحاب حدیث به صورت جدی در میان اهل

سنت گسترش یافت و بزرگان متعددی در این فکر، مثل صاحبان صحاح سته ظهور کردند، بخاری، مسلم، ابن ماجه و دیگران، نکته اساسی اینکه در میان اهل حدیث پس از احمد بن حنبل سه گرایش عمده به وجود آمد: گرایش سلفی، گرایش تشبیهی و گرایش تنزیهی.

۳. دوره تأسیس مکتب سلفیه

دوره سوم، دوره ظهور ابن تیمیه و تأسیس مکتب سلفیه است، مکتب سلفیه به وسیله ابن تیمیه تأسیس شد و ابن تیمیه در قرن هفت و هشت و بیشتر قرن هشت، از سالهای ۷۰۰ تا ۷۲۸ مکتب خودش را به عنوان مکتب سلفیه مطرح کرد. ما قبل از ابن تیمیه، اگر چه گرایش به سمت سلف داریم اما مکتبی به نام مکتب سلفیه نداریم، این مکتب با خود ابن تیمیه ظهور پیدا می کند و با شاگردانش تقریباً از بین می رود یا خاموش می شود، یعنی بعد از ابن تیمیه، ابن قیم جوزی و ابن عبدالهادی (دو شاگرد معروفش) که تفکراتش را پخش کردند ما دیگر شاگرد شاگردان ابن تیمیه نداریم و این تفکر در حنابله خاموش می شود و در میان اصحاب حدیث کمرنگ می شود.

۴. احیاء سلفی گری

این دوره با ظهور وهابیت کار خودش را شروع می کند،

که می توانیم اسم آن را دوره احیاء سلفی گری بگذاریم.

جریان های فکری سلفی

امروز تقریباً چهار جریان فکری سلفی در جهان اسلام داریم: جریان سلفی وهابی، جریان سلفی دیوبندی، جریان سلفی اخوانی و جریان سلفی جهادی که القاعده از سلفی های جهادی هستند، طالبان از دیوبندی ها هستند، و هر کدام دیدگاه های خاص خودشان را دارند و اختلافات و اشتراکاتی هم بین اینها هست.

ما انشاء الله در این جلسه می خواهیم دوره اول که دوره اصحاب اثر هست را خوب برایتان تبیین کنیم، بعد از آن اصحاب حدیث و گرایش هایش را توضیح بدهیم و بعد از آن کارهایی که ابن تیمیه کرد و مکتب سلفیت را تأسیس کرد خدمتان بیان کنیم.

دوره اصحاب اثر

چیستی مفهوم اثر؟ اگر شما بزرگواران همین امروز سراغ کتاب های علوم حدیث اهل سنت بروید، اهل سنت اثر را اینطور معنا کرده اند: فتاوا و اقوال صحابه و تابعین را اثر گویند، فتواهای فقهی، کلامی، تفسیری صحابه و اقوالی که از تابعین، شاگردان صحابه به دست اهل سنت رسیده است را اثر می گویند.

گرایش‌های عمده قرن اول

اگر شما در آثار اهل سنت قرن یک و دو مراجعه‌ای داشته باشید، متوجه می‌شوید که دو گرایش عمده از سال‌های ۶۰ - ۷۰ هجری قمری در میان اهل سنت رشد می‌کند، اصحاب اثر در مقابل اصحاب رأی یا رأیت. ما دو تیپ فکری در میان صحابه می‌بینیم، اول: تیپ فکری کسانی که بیشتر به آراء و تفاسیر خودشان از اسلام متکی بودند و دوم: کسانی که بیشتر از آنکه به رأی و نظر خودشان اعتماد کنند به آراء صحابه‌ی قدیمی‌تر توجه می‌کردند. این دسته دوم که آثار قبلی خودشان یعنی اقوال و فتاوی قدیمی‌ها را بررسی می‌کردند کم‌کم اسمشان اصحاب اثر شد، و کسانی که کمتر به این آثار توجه می‌کردند و بیشتر آراء خودشان را در تفسیر اسلام مطرح می‌کردند معروف به اصحاب رأی گشتند.

ویژگی‌های اصحاب اثر

اصحاب اثر در سه شهر خیلی عمده و نفوذ داشت، اولین شهر مدینه است، اصحاب اثر مدینه پر طمطراق بود و خیلی از کسانی که تابعی بودند در دوره‌ی سال‌های ۷۰ تا ۱۱۰ زندگی می‌کردند اینها اثرگرا بودند، یعنی چه؟ یعنی اگر می‌رفتند پای درس، شروع می‌کردند به درس دادن، می‌خواستند یک آیه‌ای از قرآن را تفسیر کنند اول کاری

که می‌کردند می‌گفتند بسم الله الرحمن الرحيم آیه را می‌خواندند و بعد می‌گفتند ابن عباس این را می‌گوید، ابن مسعود این را می‌گوید، عبدالله بن عمر این را می‌گوید یعنی آثار صحابه را نقل می‌کردند و خیلی وقت‌ها یکی از این آثار را انتخاب می‌کردند به عنوان رأی و نظر خودشان. این دسته افراد را اصحاب اثر می‌گفتند. از دل این تفکر سه جریان فقهی مهم اهل سنت بیرون آمده، فقه مالک، فقه شافعی و فقه احمد بن حنبل، بنابراین سه جریان اثرگرا هستند، ولی یک گرایش یعنی فقه حنفیان، رأی گراست، چون در کوفه گرایش رأی گرایی غالب بود، و در مدینه اثر گرایی، در کوفه رأی گرایی، اینها خودش بحث‌های مفصل است که چطور این فضاها پیش آمد، لذا از دل تفکر اصحاب رأی ابوحنیفه ظهور کرد که رئیس مکتب قیاسی‌ها شد و اختلاف بین این دو تا هم کم نبود. اینطور نبود که اینها خیلی با هم با گل و بلبل صحبت می‌کردند، نه! با هم اختلافات فراوانی دارند، نزد احمد بن حنبل ابوحنیفه بدعت‌گزار بود، حالا تحولات تاریخی چطور شده که اینها با هم رفیق و دوست شدند و کنار هم نشستند آن یک بحث دیگری است. اینها این اختلافات فکری را داشتند، بنابراین اصحاب اثر به آراء گذشتگان خودشان توجه می‌کردند، ۲۰۰ سال در مدینه و بصره این تفکر بود، مثلاً

ابن سیرین (متوفای ۱۱۰) یک اثرگرایی به شدت جدی است، وقتی به او می‌گویند که چرا بدی یزید را نمی‌گوئی؟ می‌گوید گذشتگان بدی یزید را نمی‌گفتند، شاید خدا او را بخشیده باشد!

این تفکر ادامه پیدا کرد، شما وقتی کتاب موطأ مالک بن انس را ورق کنید، متوجه می‌شوید در موارد متعدد فتوایی که دارد به پیامبر نمی‌رسد خیلی وقت‌ها به یک صحابی می‌رسد، بنابراین اثر به مصداق یکی از منابع استنباط به صورت بسیار جدی مطرح است.

این اثرگرایی الآن هم هنوز نزد وهابی‌ها اعتبار بسیار زیادی دارد! این اثرگرایی را شما در تفسیر قرآن خیلی خوب می‌توانید ببینید، تفسیر طبری یک تفسیر اثری است، یعنی یک آیه‌ای از قرآن را می‌آورد و بعد گاه می‌بینی نوشته: ابن عباس این را گفت، قتاده این را گفت، عطاء این را گفت، مجاهد این را گفت، این را اثر می‌گویند و این تفسیرها را می‌گویند تفسیر اثری، تفسیر طبری به خاطر اینکه یک تفسیر اثری است مورد قبول وهابیت است. اثرهایی که در تفسیر طبری آمده مورد قبول است، حتی ابن تیمیه صراحتاً یک جا می‌گوید یکی از بهترین تفسیرها تفسیر طبری است، چرا؟ چون تفسیر اثری است. آثار در آن زیاد آمده است، این تفسیر اثری در بسیاری از جریان‌های فکری اصحاب حدیث که مورد

قبول وهابیت است هم وجود دارد، شما نگاه کنید تفسیر ابن کثیر، تفسیر قرطبی، ثعلبی و ...، همه‌ی این تفاسیر، تفسیرهای اثری هستند، یک جریان فکری است که این ادامه پیدا کرده است.

در این دوره هنوز مفهوم اصحاب حدیث مطرح نیست، یعنی نمی‌گویند که این آقا اصحاب حدیثی است، اصحاب حدیث توسط شافعی از اواخر قرن دوم ظهور و بروز پیدا می‌کند.

جایگاه اثر نزد وهابیان

اگر ما می‌خواهیم ببینیم اثر چه تأثیری در وهابی‌های امروز دارد فقط من یک مثال می‌زنم، یکی از این وهابی‌ها کتابی نوشته (که پایان‌نامه کارشناسی ارشد او هست) به عنوان موسوعة الاحادیث الصحیحة و الضعیفة فی المهدی، (شما می‌دانید وهابی‌ها اصل مهدی را قبول دارند مثل بقیه‌ی اهل سنت، اما برای اینکه برخی از وهابی‌ها آمدند زیر سؤال بردند مهدی و مهدویت را، از این جهت مهدویت را یک رویکرد شیعی دانستند) ایشان در این کتاب ۳۸۵ روایت و اثر را آورده، یعنی آنهایی که قال ابن عباس، ابن مسعود، عبدالله بن عمر و عایشه می‌گویند، اینها را آورده و با نگاه اهل سنت بررسی کرده و در آخر می‌گویند از این تعداد، دوازده حدیث و

۲۵ اثر صحیح داریم و چون این روایات و آثار، مهدی را تأیید کردند لذا ما هم امام مهدی را قبول داریم. مهم اینست وقتی اوصاف امام مهدی را در نگاه اهل سنت یعنی در نگاه وهابیت مطرح می‌کند، خیلی از این اوصاف در احادیثی که ایشان تأیید کرده نیست، بلکه در آثار است. یعنی در اقوال صحابه و تابعین است، و اینها را می‌پذیرد و می‌گوید چون فلان صحابی گفته است امام مهدی این صفت را دارد ما هم می‌پذیریم که این صفت را دارد.

پس امروز که قرن ۱۴ و ۱۵ است هنوز آثار در نزد وهابیت و سلفی‌ها همان اعتبار و جایگاه را دارد که در طول هزار سال نزد اصحاب حدیث اعتبار داشته است.

جایگاه فتوای صحابه

نمونه دیگر؛ موارد متعدد احمد بن حنبل صراحته می‌گوید، ما اول سراغ کتاب و سنت می‌رویم، اگر چیزی پیدا نکردیم نوبت به اجماع صحابه می‌رسد و اگر پیدا نکردیم، می‌رویم سراغ فتوای صحابی. یعنی من احمد بن حنبل اگر در کتاب و سنت چیزی پیدا نکردم، در اجماع صحابه هم چیزی پیدا نکردم فتوای یکی از صحابه برای من همان قدر حجّیت دارد که قبلی‌ها دارد! لذا خیلی وقتها فتواهای شافعی، فتواهای مالک بن انس و احمد بن

حنبل طبق قول صحابی و فتوای صحابی است، بنابراین این یک دوره‌ی تفکری هست که به وجود آمد و خیلی هم به آن تأکید داشتند و امروز هم ظهور و بروز جدی در تفکر سلفی‌ها دارد. ولی ما متأسفانه تا کنون در باب اصحاب اثر حتی یک مقاله‌ی درست و حسابی هم نداریم، اگر به من بگوئی یک مقاله یا یک کتاب خوب در باب اصحاب اثر به من معرفی کن من نمی‌توانم معرفی کنم. غربی‌ها یک کارهایی کرده‌اند ولی ما این کار را نکردیم.

تبدیل اثر گرای به حدیث گرای

دوره‌ی اثر به شافعی ختم می‌شود، شافعی اولین کسی است که می‌گوید اگر خبر مرفوع وجود داشته باشد به مراتب بهتر از اثر است. لذا شافعی رویکرد حدیثی به خودش می‌دهد، این رویکرد حدیثی اگر چه در فضای اصحاب اثر بزرگ شده اما شافعی که در بستر تفکر اصحاب اثر بزرگ شده، رفته در بغداد از شاگردان ابوحنیفه استفاده کرده، رفته مصر، بنابراین با تلفیق بین تفکرات اصحاب اثر مدینه و اصحاب رأی کوفه، یک مکتب و چیز جدیدی به وجود می‌آورد. بنابراین می‌گوید تا حدیث وجود دارد ما سراغ اثر نمی‌رویم، اگر چه این حدیث مرفوع باشد، ایشان به شدت به سمت حدیث‌گرایی می‌رود.

میزان حجیت آثار صحابه

اینجا یک بحث‌هایی مطرح شده و آن اینکه آیا واقعاً قبل از شافعی به سنت پیامبر اهمیت نمی‌دادند؟ مگر احادیث مورد توجه اهل سنت نبود که شافعی این حرف را می‌زند. بنده به صراحت می‌گویم در ۲۰۰ سال، اصحاب اثر و در خیلی از موارد به همان اندازه که سنت پیامبر نزد این تابعین و تابعین تابعین مورد توجه بوده آثار صحابه هم همان مقدار حجیت داشته، غربی‌ها روی این کار کردند. یک فردی است به نام آقای «شاخ» وقتی که دیده ۲۰۰ سال اهل سنت آنچنان به سنت پیامبر بی‌توجه بودند یا کم‌توجه بودند، یعنی به همان اندازه که به سنت پیامبر اهمیت می‌دادند به آثار صحابه هم اهمیت می‌دادند و حتی خیلی اوقات فتواهایشان طبق آثار صحابه بود، اگر چه سنت پیامبر در خبر مرفوع رسیده بود، بنابراین در طول دویست سال مواردی را داریم که با وجود داشتن خبری از پیامبر در این موارد، ولی خیلی از اینها به فتوای یکی از صحابه عمل می‌کردند! یعنی اینکه به سنت پیامبر چنان اهمیت نمی‌دادند و به اثر صحابی عمل می‌کردند، آقای شاخ وقتی که سراغ این مفهوم می‌رود، مقاله‌ای می‌نویسد به نام «ارزیابی مجدد احادیث اسلامی»، و می‌گوید من نظرم این است که از سال‌های ۱۷۰ و ۱۸۰ تا سال ۲۵۰ بسیاری از آثار صحابه به سنت پیامبر تبدیل

شد، مقاله‌اش در علوم حدیث چاپ و ترجمه شده، ایشان کتابی نوشته بنام دیباچه‌ای بر فقه اسلامی که ترجمه شده، که اگر مطالعه شود به روشن شدن فضا در این بحث کمک می‌کند.

ظهور حدیث گرای

اهل سنت در یک جریان ۷۰ - ۸۰ ساله از اثرگرایی به سمت حدیث‌گرایی می‌روند، شما اگر کتاب‌هایی که قبل از سال ۲۰۰ نوشته شده است با کتاب‌هایی که بعد از آن نوشته شده است را مقایسه کنید، متوجه می‌شوید که ۷۰ درصد کتاب‌هایی که قبل از سال ۲۰۰ نوشته شده آثار است و تنها ۳۰ درصدش سنت و حدیث پیامبر است، و برعکس کتاب‌هایی که بعد از سال ۲۰۰ نوشته شده است، ۹۰ درصدش سنت و حدیث پیامبر است و فقط ۱۰ درصدش آثار است.

این آثاری که اینقدر مورد اهتمام اینها بودند کجا رفتند؟ چگونه شدند؟ شاخ وقتی تاریخ را بررسی می‌کند می‌گوید بنده معتقدم بسیاری از این آثار تبدیل شد به حدیث. ما می‌توانیم روی اینها کار کنیم و خیلی قشنگ هم تفکر اصحاب حدیث و هم بسیاری از چیزهایی که با ما اختلاف دارند را نقد کنیم. در مباحث فقهی، اعتقادی، با همین روش‌ها می‌توانیم ثابت کنیم که

اینها آثار بودند و شما به خورد حدیث دادید، ولی ما متأسفانه در این زمینه هم بطور شایسته کار نکرده ایم.

ویژگی‌های اعتقادنامه احمد بن حنبل

شافعی آمد حدیث‌گرایی را مطرح کرد و پس از او یکی از شاگردانش بنام احمد بن حنبل، کاری فراتر از شافعی کرد، به این صورت که مشهور تفکر اثر‌گرای اصحاب اثر دو قرن اول را گرفت و یک اعتقادنامه نوشت و گفت این اعتقادات اعتقادنامه‌ی اهل سنت است و هر کس قبول نداشته باشد «اهل بدعت» است.

مشهور این تفکرات، تفکراتی بود که غالباً به شدت ظاهر‌گرایی، جبر‌گرایی و تشبیه‌گرایی در آن ظهور و بروز داشته، و اینکه باید گوش به حرف حاکم بدهید، اعتقادنامه‌ی احمد بن حنبل چون خودش که نوشته، بالای منبر و در درس‌هایش گفته و سپس توسط شاگردانش نوشته شده و به چند صورت آمده: اصول السنة، السنة (بعضی گفتند العقیده)، که بهترینش العقیده به روایت ابوبکر خلال، شاگرد معروف احمد بن حنبل است، در آنجا مطالعه کنید صراحتاً اولین حرفی که می‌زند (۱) عقل در فهم دین جایگاهی ندارد! (۲) آن چنان که خداوند در قرآن گفته است ما ظاهر آیات را می‌پذیریم، پس چون خدا فرموده است «کتبت بیدی» ما

هم معتقدیم که خدا دو دست دارد، این‌ها صراحت حرف‌های احمد بن حنبل است، خلق افعال عباد، تمام افعال عباد را خداوند می‌آفریند، قیام علیه حاکم جایز نیست! چند مسئله‌ی فقهی هم آنجا دارد: مسح بر خفین جایز است و این مباحث را شروع می‌کند به مطرح کردن. این اعتقادنامه مشهورترین اعتقادنامه‌ی اهل سنت در طول تاریخ می‌شود، اگر چه بعدی‌ها تفاسیر مختلفی از این اعتقادنامه می‌کنند، ولی این اعتقادنامه معروف‌ترین اعتقادنامه‌ی اهل سنت است، اهل سنت کسانی را که این اعتقادنامه را (با تفاسیر مختلف، با برداشتهای مختلف) بپذیرد آن را سنی می‌دانند، لذا اهل سنت معتزله را سنی نمی‌داند چون آنها این اعتقادنامه را قبول ندارند، جهمی، قدریه و مرجئه را سنی نمی‌داد، (رهبر مرجئه ابوحنیفه است)، می‌گوید مرجئه بدعت‌گزار هستند. پس با ظهور شافعی و احمد بن حنبل جریان اصحاب اثر تبدیل می‌شوند به جریان اصحاب حدیث.

گرایش ظاهر‌گرایی اهل حدیث

جالب است در کتاب ملل و نحل (شهرستانی متوفای ۵۴۸)، اصحاب حدیث را، اصلاً اصحاب حدیث را جزء یک جریان کلامی نمی‌داند، بلکه جزء یک جریان فقهی می‌داند و می‌گوید و هم اهل الحجاز، اینها اهل حجاز

هستند، اصحاب مالک بن انس، اصحاب محمد بن ادریس شافعی، اصحاب سفیان ثوری، اصحاب احمد بن حنبل و اصحاب داود بن علی بن محمد اصفهانی هستند، چرا به ایشان اصحاب حدیث گفتند؟ چون اینها عنایت دارند به تحصیل الاحادیث و نقل الاخبار و بناء الاحکام علی النصوص، یعنی هر چه ظاهر این نص می‌گوید می‌پذیرند و درباره‌اش بحث و تأویل نمی‌کنند، لذا اینها مخالف تأویل‌اند، وهابی‌ها هم امروز مخالف تأویل‌اند. اینها ظاهرگرا هستند و امروز وهابی‌ها هم ظاهرگرا هستند چون وهابی‌ها زیرمجموعه‌ی اصحاب حدیث محسوب می‌شوند و لایرجعون علی القیاس ما وجدوا خبراً أو اثرأ، و مادامی که خبر (حدیث) أو اثرأ، یا اثری را داشته باشند به قیاس نمی‌روند (چه جلی و چه خفی)، یعنی اگر یک قول صحابی وجود داشته باشد و تا یک فتوای صحابی وجود داشته باشد حتی فقه‌شان را بر اساس آن فتوای صحابی می‌چینند و سراغ بحث‌های دیگر نمی‌روند، اینجا بر روی این کلمه‌ی - اثرأ - دقت کنید.

هم‌چنین شافعی گفته مذهب من خبر است اگر خبری یافتید که خلاف مذهب من بود مذهب من همان خبر است، این نشان می‌دهد شافعی اولین کسی است که این جریان‌ها را پوشش می‌دهد و این جریان را در کتاب الام و کتاب الرساله ایجاد می‌کند و احمد بن حنبل این تفکر

را به مسائل اعتقادی می‌برد و بنابراین به این صورت جریان اصحاب حدیث با گرایش ظاهرگرایی، نفی تأویل، نفی عقل، رشد می‌کند و گسترده می‌شود، پس از آنکه احمد بن حنبل که این تفکر را می‌نویسد در میان خود اصحاب حدیث، چند جریان فکری ظهور و بروز پیدا می‌کند، یعنی احمد بن حنبل اینها را تیتروار گفته که مثلاً قیام علیه حاکم جایز نیست، خلق افعال عباد توسط خداوند، خداوند بر عرش نشسته است، حالا تفسیر بر عرش نشسته است چیست؟ در توضیح و تبیین این مباحث جریان‌های مختلف فکری شکل می‌گیرد.

جریان‌های فکری اصحاب حدیث

سه جریان فکری در میان خود اصحاب حدیث ظهور و بروز کرد.

۱. جریان تأویلی - تنزیهی

جریان به سمت تأویل و به سمت رویکرد تنزیهی یکی از جریان‌ات است، البته تنزیهی نیستند یک کم تمایل به تنزیه پیدا کردند، یک کمی هم تمایل پیدا کردند به تأویل، نمونه‌اش ابن قتیبه است؛ ابن قتیبه کتابی به نام تأویل مشکل الحدیث می‌نویسد و می‌خواهد احادیثی که از نظر معنایی مشکل دارد را به نحوی تأویل کند، البته

توجه داشته باشید تمام کسانی که رویکرد تأویلی پیدا کردند نزد وهابیت اعتبار ندارند، لذا اگر می‌خواهید یک وهابی را نقد کنید شما نمی‌توانید بروید سراغ اصحاب حدیث تأویل‌گرا و بگوئید این اصحاب حدیث این را می‌گویند، در این صورت وهابی‌ها می‌گویند اصلاً اینها را ما قبول نداریم، نمونه‌اش ابن جوزی است.

ابن جوزی کتب زیادی دارد یک کتاب دارد به نام *آفة اصحاب الحدیث*، مشکلات اصحاب حدیث چیست؟ در آنجا می‌گوید یکی از مشکلات اصحاب حدیث این است که آنقدر در باب خدا تشبیهی‌اند که خدا را یک انسان می‌بینند، این رویکرد تشبیهی و ظاهر‌گرایی اصحاب حدیث گیر می‌دهد بعدها ابن تیمیه می‌گوید ما ابن جوزی را قبول نداریم، چون رویکرد تأویلی و تنزیهی دارند. که ما درباره‌ی این جریان هم کار نکردیم و در عرب‌ها هم ندیدم کسی کار کند.

۲. جریان تشبیهی

جریان دوم جریانی با رویکرد تشبیهی است، یعنی کسانی که در باب خداوند آنقدر ظاهر‌گرا شدند و آنقدر رویکرد تشبیهی دارند که صدای خود اصحاب حدیث هم درآمده مثل پدر ابن ابی یعلی معروف به فرأ، ایشان کتابی داشته به نام *اثبات صفات الرب* آنقدر در این کتاب

رویکرد تشبیهی دارد که خود اصحاب حدیث شروع به انتقاد کردند، ابن ابی یعلی در طبقات می‌خواهد پدرش را از تشبیهی بودن پاک و مبرا کند، و جالب است که این رویکردهای تشبیهی مورد پذیرش وهابی‌هاست، یعنی ابن ابی یعلی و پدرش ابو یعلی مورد قبول وهابیت هستند.

فرد دیگر در این تفکر، ابن خزیمه با کتاب *التوحید* است، که رویکرد تشبیهی در آن زیاد است، این هم یک جریان فکری هست که در اصحاب حدیث ظهور و بروز پیدا کرد و همینطور هم ادامه پیدا کرد.

۳. جریان سلف‌گرایی

رویکرد سوم رویکرد به سمت سلف است؛ یعنی کسانی که بعد از احمد بن حنبل آمدند و گفتند ما آنچه را می‌گوئیم، که سلف گفته است، سلف در اینجا یعنی چه؟ یعنی کسانی که قبل از ما بوده‌اند، اساتید ما، احمد بن حنبل، شافعی، اساتید شافعی و اساتید اساتید شافعی تا تابعین و صحابه، ما هر چه آنها گفتند می‌پذیریم و یک ذره این طرف و آن طرف نمی‌رویم، یعنی حتی در مسائل مستحدثه که مسئله‌ای پیش می‌آمد اینها سکوت می‌کردند، در بین اینها هم چند نفری را داریم که گرایشهای سلفی در بین‌شان ظهور و بروز دارد، یکی از اینها قاضی ابن عربی صاحب *العواصم و القواصم* است، که ابن تیمیه به

شدت تحت تأثیر اوست.

ما دو تا ابن عربی داریم؛ یک محی الدین ابن عربی که صاحب مکتب عرفان نظری است او هم مالکی مذهبی است، یک ابن عربی دیگر داریم که او هم مالکی مذهب است با اینکه هر دو در یک دوره زندگی کردند با یک مقدار کم و زیاد، اما از نظر فکری از زمین تا آسمان با هم فرق می کنند، ابن عربی قاضی گرایش به سمت سلف دارد و می گوید در مباحث جدید ما سکوت می کنیم، چون سلف در این باره حرفی نزده است!

بعوی در ابتدای تفسیرش صراحتاً می گوید ما رویکرد سلفی داریم، سلف هر چه گفت ما هم می گوئیم. ابی الحسن اشعری کتاب *الابانة* را نوشت، اگر این کتاب را نگاه کنید می بینید مثل اعتقادنامه ی احمد بن حنبل است و هیچ فرقی نمی کند، مگر اینکه بعضی جاهایش یک کمی حاشیه دارد، این کتاب را برد به بریهاری داد. در زمان ابو الحسن اشعری، بریهاری شیخ الحنابله ی بغداد بود. او کتاب را خواند و دید یک جاهایی خلاف سلف رفته، بنابراین کتاب را دور انداخت و گفت ما حرف توی ابوالحسن اشعری را قبول نداریم، چون یک جاهایی زاویه گرفته ای از گرایش به سمت سلف، لذا قبولش نکرد. ابوالحسن اشعری هم رفت کتابی به نام *استحسان الخوض فی علم الکلام* نوشت، صراحتاً راهش را از

سلفی جدا کرد و یک مکتبی به نام مکتب اشاعره درست کرد. اینها هم یک طیف هستند، اگر آقای ابوزهره در تاریخ مذاهب الاسلامیه می گوید تفکر سلفی بعد از احمد بن حنبل درست شده به خاطر این است که گرایش به سمت سلف پررنگ شد و بنابراین باید اول رویکرد اثرگرایی و بعد اصحاب حدیث گرایی و بعد هم سلفی گری را ببینید و مطالعه کنید تا بفهمید یک وهابی به کدام یک از تفکرات گذشته اعتماد دارد و از آن استفاده می کند و چگونه استفاده و استدلال می کند، این هم گرایش های عمده ای که در بعد از احمد بن حنبل تا ابن تیمیه داریم.

من در این زمینه هم تحقیق جدی ندیدم که خدمت شما معرفی کنم، فقط آقای سامی النشار که بچه ی مصر است در *نشأة الفكر الفلسفی* یک چیزهایی گفته و مطالبی آورده و الا جای دیگر ندیدم کسی این فضا را خیلی خوب ترسیم کند خدمت شما به عنوان منبع معرفی کنم. پس گرایش به سمت سلف بوده ولی این گرایش هنوز مکتبی به نام مکتب سلفیه نشده بود. کتاب ملل و نحل شهرستانی قبل از ابن تیمیه نوشته شده است و تمام مذاهب را آورده است. شما در هیچ کتاب ملل و نحلی نمی بینید که مکتبی به عنوان مکتب سلفیه وجود داشته باشد، نه در مقالات الاسلامیین ابوالحسن اشعری، و نه در

الفرق بین الفرق بغدادی، نه در کتاب عقاید و ثلاثین سبعین فرقه ی یمنی، نه در کتاب محصل افکار المتقدمین و متأخرین فخر رازی، نه در التبصیر فی الدین اسفراینی، ... در هیچ یک از این کتابها مکتبی به نام سلفیه نداریم!

سلف در ملل و نحل شهرستانی

ملل و نحل شهرستانی گرایش به سمت سلف را ذیل بحث صفاتیه می آورد و می گوید الباب الثالث (صفحه ۱۰۴ از جلد اول)، بدان جماعت زیادی از سلف، برای خدا صفات ازلی را ثابت می کردند، از علم، قدرت، حیات، اراده و فرقی هم بین صفات ذات و فعل نمی گذاشتند، همه را یک جور می دیدند، صفات خبری را هم قبول داشتند، مثل ید، وجه و تأویل هم نمی کردند و فقط می گفتند: هذه الصفات قد وردت فی الشرع، چون این صفات در شرع آمده ما تعبداً می پذیریم.

و معتزله چون نفی صفات کردند و سلف اثبات صفات کردند سَمی السلف صفاتیه، سلف را به عنوان صفاتیه معرفی می کند که این استدلال هیچ ربطی به این بحثها ندارد.

سپس شهرستانی ادامه می دهد که دومین جریان از زیر مجموعه صفاتیه مشبهه هستند، اعلم أن السلف من اصحاب الحديث، سلف از اصحاب حدیث لما رأو تَوَقَّل

المعتزلة، وقتی دیدند معتزله غور کردند در علم کلام و مخالفت سنت و جماعتی هم آنها را کمک کردند، تحيروا فی تقرير مذهب اهل السنة، از اینکه چطور مذهب اهل سنت در متشابهات و در آیات متشابه بحث کنند و نظر بدهند، فأما أحمد بن حنبل و داود بن علی و جماعتی من ائمة السلف و جرّوا علی منهاج السلف المتقدمین من اصحاب الحديث، اینها رفتند به سمت روشی که عده ای از متقدمین اصحاب حدیث مثل مالک بن انس و مقاتل بن سلیمان داشتند و سلکوا طریق السلامة، طریق سلامت را انتخاب کردند، یعنی ایمان می آوریم به آنچه که در کتاب و سنت آمده و لا نتعرض للتأویل متعرض تأویلش هم نمی شویم، فقط تعبداً می پذیریم.

بعد از اینکه می دانیم قطعاً خداوند شبیه به مخلوقات نیست، لذا تمام اینهایی که خداوند در قرآن گفته می پذیریم و دوم أن التأویل أمر مضموم بالاتفاق، تأویل کار خوبی نیست و اشتباه است و القول فی صفات الباری بالظن غیر جایز، یعنی مباحث عقلی را وارد صفات الهی نکنید. در باب صفات خداوند تأویل هم نکنید. فقط ایمان بیاورید، اینها عبارت هایی است که در اینجا شهرستانی از سلف گفته، می بینید که کلمه ی سلف اصلاً معلوم نیست که به چه کسی اطلاق می شود، به مجموعه ی آدم هایی از اصحاب حدیث، از علمای

اصحاب حدیث که در طول قرن‌های گذشته بودند سلف می‌شوند و جالب است در این مباحث فقط بحث ایمان مطرح است؛

ابن تیمیه و پایه‌گذاری مکتب سلفی گری

اما یک باره فردی در اصحاب حدیث ظهور به نام ابن تیمیه می‌کند و این فضاها را عوض می‌کند، اولین کاری که ابن تیمیه می‌کند اینست که می‌گوید چه کسی گفته است که سلف علم ندارد و فقط ایمان دارد؟ اتفاقاً سلف نه تنها ایمان دارد بلکه بهترین فهم را هم دارد، یعنی بهترین فهم مال سلف است، لذا از اینجا شروع می‌شود و یک مفهومی درست می‌شود و بعد تبدیل می‌شود به یک مکتبی که امروز به عنوان مکتب سلفیه می‌شناسیم. ایشان یک کتابی نوشته به نام فتوی الحمویة الکبری، در آنجا از او می‌پرسند دیدگاه علمای سلف در باب آیات و صفات خبری چیست؟ ایشان شروع می‌کند به تبیین کردن و می‌گوید چه کسی گفته سلف نمی‌فهمد؟ اتفاقاً سلف خیلی هم بهتر از بقیه می‌فهمد و فهم سلف از فهم خلف برتر است!

ویژگی مکتب «سلفیه»

مفهوم دقیق سلفیه: «هر کس که معتقد است فهم سلف بر فهم خلف برتر است، از دیدگاه ابن تیمیه سلفی حساب

می‌شود»، لذا طبق این تعریف بسیاری از این سلفی‌های امروز سلفی محسوب نمی‌شوند. بنابراین ابن تیمیه آمد و گفت فهم سلف بر فهم خلف برتر است،

پس اولاً سلف خوب می‌فهمد، دوم اینکه فهمش از خلف هم بهتر است، ایشان در اینجا کلماتی را به نام سلف و خلف به کار برد که تا آن زمان مبهم بودند و باید این دو تا را توضیح می‌داد، برای اینکه به مشکل بر نخورد شروع کرد به توضیح دادن. گفت منظور ما از سلف یعنی سه قرن اول، منظور ما از سلف یعنی اصحاب اثر، اصحاب حدیث، و بعد هم به یک حدیث استدلال آورد تا بتواند حرفش را ثابت کند، استدلال می‌کند به حدیثی از پیامبر ﷺ که در صحیح بخاری هست به نام خیر القرون قرنی ثم یلونی ثم یلونی، بهترین قرن قرن من است و سپس قرن بعدی و بعد هم قرن بعدی. لذا اینجا ابن تیمیه مفهوم سلف را از لغت به اصطلاح برد، یعنی تاکنون مفهوم سلف مفهوم لغوی بود اما ایشان مفهوم را تبدیل کرد به مفهوم اصطلاحی، و گفت سلف به معنای سه قرن اول است، این سه قرن اول هم یعنی اصحاب اثر و اصحاب حدیث که ما قبول داریم! چرا فهم گذشته‌ها بر فهم خلف بهتر است؟ اینطور استدلال کرده که خیر القرون قرنی، بهترین قرن قرن من است. نوعی از بهتریّت، بهتریّت در فهم است پس اینها هم فهم‌شان برتر

از بقیه است که ما اینجا انتقادات بسیار زیادی را به ابن تیمیه داریم.

تناقض در حدیث «خیر القرون»

۱. یکی از انتقاداتی که در همین تعریف ابن تیمیه و در همین توصیفش وجود دارد این است که آقای ابن تیمیه اگر شما طبق این حدیث که می‌گوید بهترین قرن قرن من است می‌گوئی فهم سلف بر فهم خلف برتر است، چرا تو فهم خوارج را فهم برتر نمی‌دانی؟ چه دلیل دارد که فهم عبدالله بن عمر را پذیرفتی و فهم خوارج را خارج از دین می‌دانی؟ مگر خوارج هم از قرن اول نبودند، مگر عده‌ای از خوارج جزء صحابه نبودند، به چه دلیل فهم اصحاب اثر بر فهم اصحاب رأی مقدم است؟ مگر شما نمی‌گوئید بهترین قرن قرن اول است، جهمیه هم در قرن اول درست شده، مرجئه، قدریه، اختاریون و خوارج هم در قرن اول بودند، پس طبق این حدیث، فهم همه اینها هم فهم برتر است! به چه دلیل فهم تو برتر باشد و فهم کسانی که تو قبول داری برتر باشد؟!

۲. اشکال و نکته‌ی دیگر اینکه وقتی می‌رویم سراغ مجموعه‌ی روایات، می‌بینیم که روایاتی در صحیح بخاری آمده است که وقتی پیامبر در روز قیامت نگاه می‌کند می‌گوید اکثر اصحاب من مرتد شدند، در صحیح

بخاری هست. طبق این حدیث خیر القرون شما می‌گوئید فهم هایشان هم درست و بهتر است؟ پس چطور پیامبر روز قیامت اینها را قبول ندارد؟

۳. نکته و اشکال سوم اینکه احادیث متعددی داریم از خود پیامبر لو کان العلم، لو کان الدین، لو کان الایمان فی الثریا، مردی از اهل فارس به آن می‌رسد! اینجا که پیامبر صراحتاً گفته ایمان برتر، مال بعدی‌هاست. علم برتر، مال بعدی‌هاست. دین برتر، مال بعدی‌هاست! آن حدیثی که تو از آن استفاده کردی که اصلاً ظهور در این مطلب ندارد و اینکه در حدیث گفته خیر القرون، بهترین قرن! چه کسی گفته منظور از خیر، خیر الفهم است؟ در آن حدیث لو کان الدین، لو کان العلم، لو کان الایمان، تصریح دارد که این سه تا مال آیندگان است. پس ما چطور حدیثی که نص است رها کنیم بچسبیم به حدیثی که احتیاج به تأویل دارد، شما مجبوری تأویل کنی این حدیث را که گفتی بهترین قرن قرن من است! شما که اصلاً تأویل را نمی‌پذیری قبول نداری. اشکال بعدی؛ شما گفتید بهترین قرون قرن اول، قرن دوم و قرن سوم؛ یک سؤال داریم: جنگ‌ها و اختلافاتی که الآن هم مسلمان‌ها در آن گرفتارند، از چه زمانی است؟ صحابه با هم جنگیدند و دعوا کردند! کدام یک از این فهم‌ها را بگیریم؟ کدام یک درست‌تر است؟ این همه صحابه با هم اختلاف داشتند،

جنگ کردند، پس یا صرف استدلال شما به این حدیث، اصلاً نمی‌شود گفت که دیدگاه شما صحیح است؟

نقد قرضای بر حدیث «خیر القرون»

یوسف قرضاوی می‌گوید: او در اوج تفکر سلفی است و بسیاری از اندیشه‌های ابن تیمیه را قبول دارد، ایشان در کتاب *الصحوة الإسلامية من المراهقة إلى الرشد*، از صفحه ۲۰۰ به بعد یک بحثی را مطرح کرده به نام *جماعة السلفیین*، بعد یک جمله‌ی خیلی جالبی دارد می‌گوید من نمی‌دانم چرا ابن تیمیه گفته است فهم سلف بر فهم خلف برتر است؟! زیرا ما هر چه می‌رویم سراغ این مجموعه‌های روایی و تفسیری و حدیثی، می‌بینیم سلف می‌گویند ما نمی‌دانیم، ما نمی‌دانیم! این سلفی که چیزی سرش نمی‌شود! چطور فهمش برتر است؟ عبارت این است که می‌گوید بسیاری از الفاظی که از سلف رسیده است این است که ما معنای این آیه و روایت را نمی‌دانیم، علم نداریم، فقط چون خدا گفته می‌پذیریم، اگر کسی معتقد باشد که من این را نمی‌فهمم و آن را نمی‌فهمم، و شما نسبت به او بگویید فهم تو برتر از همه هست، این از آن حرف‌هاست! دقیقاً ابن تیمیه این کار را می‌کند، صحابه می‌گویند ما نمی‌دانیم. اما ابن تیمیه می‌گوید من می‌دانم که شما می‌فهمید، حرف ابن تیمیه این است.

باید نشان بدهیم که شما که سلف سلف می‌کنید، سلف‌تان اصلاً علمی نداشتند، از خیلی مسائل اطلاعی نداشتند، چرا؟ چون اهل بیت و کسانی که صاحبان اصلی علم بودند را رها کردند، فقط به ظاهر چسبیدند و فقط ظواهر را دیدند و فرمودند *والسؤال عنه بدعة*.

بنابراین، تعریف سلف اولین کاری بود که ابن تیمیه کرد، حال خلف کدامند؟ ابن تیمیه خلف را هم تعریف کرد و گفت تمام متکلمان خلف‌اند، یعنی فهم اشاعره، فهم ماتریدی، فهم عرفا، فهم فلاسفه، همه فهم باطلی است، بنابراین ایشان همه اشاعره، ماتریدی، عرفا و متکلمین را نقد کرده، لذا وهابیان کتابی به نام *موقف ابن تیمیه من المتکلمین*، در دو جلد می‌نویسند. متکلمین در اینجا یعنی اشاعره. از آن طرف اشاعره کتاب *برائة الاشعرین من ابن تیمیه* را در سه جلد نوشتند، یعنی برائت اشاعره از ابن تیمیه.

اقدامات ابن تیمیه از تغییر مفهوم سلف

اولین کار ابن تیمیه تغییر مفهوم سلف بود. بعد هم در کتاب *فتوی الحمویة الکبری* گفته هر کس به این مطلب اعتقاد داشته باشد، یعنی معتقد باشد فهم سلف بر فهم خلف برتر است او سلفی است و مکتبش هم مکتب سلفیه است و این چنین بود که مکتبی به نام سلفیه در

تاریخ ظهور و بروز پیدا کرد و الا ما قبلش اصلاً و ابداً چیزی به نام مکتب سلفیه نداریم.

تحریف در معنای عبارت

اما ابن تیمیه کارهای دیگری هم کرد، یکی از کارهای ابن تیمیه این بود که آمد در مفهوم عبادت دستکاری کرد، زیرا تا قبل از ابن تیمیه تمام علمای سنی و شیعه می گفتند که مفهوم عبادت این است که شما او را احترام، خشوع و خضوع زیاد بگذارید، یعنی اگر یک شیء را رب یا اله بدانی یا یک فرد را رب بدانی، شما این را عبادت کردی.

ایشان آمد این تکه‌ی نگاه الوهی و ربوبی را از آن گرفت و رفت سمت معنای لغوی و گفت: هر احترام و خضوع و خشوع شدید را عبادت گویند. بعد شروع کرد به استدلال کردن و گفت ببینید هر احترام و خضوع و خشوع شدید عبادت است، پس تمام کسانی که می روند سراغ قبرها و آنها را احترام شدید می کنند پس همه‌ی آنها مشرک اند، چون عبادت قبرها را می کنند، اینها مُرده پرستند. لذا همه‌ی موارد و مصادیق احترام به قبور را از مصادیق شرک نمود.

انتقادی که علمای شیعه و سنی به ابن تیمیه دارند این است که این تعریف را شما از کجا آورده‌ای؟ در کتاب و

سنت مفهوم عبادت به صراحت توصیف نشده، یعنی عبادتی نیامده تا عبادت را تعریف نماید، آیه‌ای نیامده تا بگوید عبادت یعنی این و عبادت را توصیف کند. تا وقتی که ما در کتاب و سنت نصّ صریحی در باب مفهوم عبادت نداریم، پس همه مجموعه‌ی برداشت‌های ماست، آقای ابن تیمیه! به چه دلیل برداشت تو برتر از برداشت همه علمای قبل از تو است؟ برتری قول ابن تیمیه هیچ دلیلی ندارد.

اتهام شرک و کفر به مسلمین

متأسفانه ابن تیمیه خیلی راحت مسلمان‌ها را مشرک و کافر کرد! جدیداً وهابی‌ها آمده‌اند و می‌خواهند بگویند ابن تیمیه فرق می‌گذاشت بین تکفیر معین با تکفیر مطلق. و می‌گویند ابن تیمیه همه‌ی مسلمین را تکفیر مطلق کرد نه تکفیر معین، یعنی گفت اینها کلاً کافرند، اما به یک فرد خاص نگفت که ایشان کافر است و می‌شود او را کشت. این هم از مواردی است که ما باید جواب آن را بدهیم. شما می‌توانید در کتب ابن تیمیه بگردید و سعت این ادعاها را ببینید، یک کتابی هست به نام *السلفية في المغرب*، این کتاب رساله و پایان‌نامه یک دانشجوی دکتری است. ایشان می‌گوید رفتم سی‌دی ابن تیمیه را گرفتم فقط کلمه‌ی «وجب قتله» جستجو کردم، ۹۱۷ بار

ابن تیمیه این حکم را در کتابهایش گفته! اگر این آقا این را قبول نداشت پس این ۹۱۷ بار و جب قتلہ چیست؟ یک نفر این ۹۱۷ بار را در بیاورد و مقاله اش کند و بعد به وهابی ها بگوید آقای وهابی، حالا چه کسی تکفیر معین کرده؟ هزار بار گفته و جب توبته، باید توبه اش بدهید!

بنابراین این تفکرات و حرفها دست یک آدم کم سواد می کشد. دست القاعده که افتاد خیلی راحت آدم می کشد. دست القاعده که افتاد خیلی راحت آدم می کشد. یکی از مشکلات ما این است که آقای ابن تیمیه با توسل به یک مفهومی که در کتاب و سنت به صراحت نیامده (بلکه برداشتهای علمای اسلام از مجموعه کتاب و سنت است)، به خود اجازه می دهد که همه ی مسلمین را تکفیر کند و مشرک بداند. آن هم از نوع شرک جلی. این دیگر واویلاست؛ اگر شرک خفی بود، باز هم می شود تحمل کرد. ولی می گوید به شرک جلی مشرکند، یعنی همه مشرکند و دوباره باید اسلام بیاورند، مثل کاری که محمد بن عبدالوهاب در زمان خودش می کرد. می رفت سراغ یک فقیه حنبلی سنی که از خودش عالم تر بود. به او می گفت فقیه حنبلی سنی، تو کافری. تو مشرک به شرک جلی هستی. چون حرف مرا قبول نداری، یا دوباره مسلمان شو یا کشته می شوی، فقیه می گفت من که از تو عالم ترم، چطور دوباره مسلمان شوم؟ من که مسلمانم.

محمد بن عبدالوهاب صراحتاً فتوا به قتل او می داد و می رفتند او را می کشتند. حسن بن فرحان مالکی که خودش را وهابی می داند کتابی نوشته به نام داعیه لیس نبیا و آنجا گیر داده به محمد بن عبدالوهاب، گفته تو پیامبر خدا نیستی که هر چه گفتی دیگران بپذیرند، تو هم یک آدمی مثل بقیه، تازه عالم هم نیستی بلکه مبلغ هستی، جالب اینست برادرش در الصواعق الالهیه یک جمله ی جالبی آورده و می گوید به محمد بن عبدالوهاب می گوئیم تو که مجتهد نیستی که اینقدر راحت فتوا به قتل مسلمین می دهی، می گوید ابن تیمیه که مجتهد بود! ابن تیمیه مجتهد بود به تو چه ربطی دارد؟ تو چکاره هستی، چرا فتوا به قتل مسلمان ها می دهی؟

ابن تیمیه با این کارش جهان اسلام را وارد یک فضای تکفیری شدید کرد و وقتی از کسانی که آدم می کشند، می پرسد که چه کتاب هایی خوب است؟ اولین کتاب کتاب های ابن تیمیه است که نام می برد، بعدش کتب سید قطب و بعد هم ابو الاعلی مودودی. می گوید اینها باعث می شود من خیلی راحت آدم بکشم! متأسفانه وقتی ابن تیمیه برداشتهای خودش را مطرح می کرد یک کار عجیب دیگری کرد و آن اینکه همه ی فتوای جدید خودش را به اسم سلف به خورد طرفدارانش داد و گفت سلف توسل نمی کردند، سلف زیارت قبور نمی رفتند، و

حال آنکه جالب است وهابی ها یک روایتی که صراحتماً توسل را نفی کند ندارند و جالب تر اینکه ما ده ها روایت از پیامبر ﷺ داریم که توسل را تأیید می کند، آن وقت ما که این همه روایت از پیامبر ﷺ داریم مشرک می شویم و آن آقایانی که چیزی از پیامبر ندارند موحد می شوند! این از عجایب روزگار است.

در خیلی از مواردی که آنها ادعا می کنند که ممنوع است، هیچ حدیثی صراحتماً در ممنوعیت اینها وارد نشده، بلکه این ادعاها فقط مجموعه برداشتهایی از عموم آیات است، حالا چه کسی گفته این برداشتهای شما درست است؟ چرا اینقدر راحت آدم می کشید؟ جالب است که شما ظاهرگرا هستید، ظواهر اینها هم خیلی وقتها آنطور که شما ادعا می کنید نیست! ولی با این وجود آن ادعاهای خودشان را برداشت می کنند و خیلی راحت مسلمین را می کشند.

تغییر در مفهوم اجتهاد

چهارمین کاری که ابن تیمیه کرد والآن مشکل جهان اسلام شده، تغییر در مفهوم اجتهاد بود. می دانید که اهل سنت اصل اجتهاد را زیر سؤال نمی برند. اینکه ما می گوئیم اجتهاد در اهل سنت انسداد پیدا کرده، این مفهوم دارد و باید دقیق بفهمید، گاهی اوقات ما نمی فهمیم حرفهایی

می زنیم و بر اساس آن مبنا، حرف هائی می زنیم که اصلاً و ابداً در تفکر اهل سنت نیست. اهل سنت می گوید که بعد از این چهار نفر، ابوحنیفه، احمد، مالک و شافعی، دیگر مجتهد مطلق نیامده است که بتواند خودش مستقیماً به کتاب و سنت مراجعه کند و فتوا بدهد، لذا همه باید مخلص یکی از چهار تا مجتهد مطلق باشیم، لذا شافعی مذهب فقط در فقه شافعی می تواند اجتهاد کند، حنفی در فقه حنفی می تواند اجتهاد کند. ابن تیمیه اولین کسی است که آمد و انتقاد کرد. گفت چه کسی گفته تقلید جایز است بلکه هر کسی خودش باید سراغ کتاب و سنت برود و اجتهاد کند! البته این نظر ابن تیمیه آن زمان سر و صدا کرد ولی همین مسئله امروز بالای جان جهان اسلام شده، شما نگاه کنید جوانهای القاعده که یک قرآن می خوانند و یک صحیح بخاری، خیلی راحت خودشان را مجتهد می دانند و خیلی راحت فتوا می دهند مثل اسامه بن لادن که یک مهندس عمران است و از اسلام هیچ چیز سرش نمی شود، و فقط دو تا کتاب خوانده و خودش را مجتهد می داند، خیلی راحت فتوا به قتل مسلمانها می دهد، بعد هم می گوئیم این را از کجا درآوردی؟ می گوید ابن تیمیه گفته تقلید جایز نیست! اینها خیلی هایشان تحت تأثیر البانی هستند، او هم یک کتاب نوشته و صراحتماً گفته تقلید جایز نیست و همه باید

خودشان مجتهد باشند.

جالب است محمد غزالی که بزرگ اخوانی‌ها در مصر بود. رهبر معنوی آنها بود، متعدد از این مسئله می‌نالید می‌گفت جوان‌هایی به اینجا می‌آیند و با من بحث می‌کنند که چرا این فتوا را دادی؟ چرا فلان کردی؟ می‌گویم شما از دین چه می‌دانی؟ می‌گوید من بیشتر از صحابه می‌فهمم! آن وقت اسم این آقا می‌شود سلفی، این جوان خودش می‌شود سلفی، ولی در بحث که می‌رسد خیلی وقتها خودش را مجتهدتر از صحابه می‌داند! و این مسأله امروز بالای جان جهان اسلام شده که این آقایان که به هر حال شاید دغدغه دین هم داشته باشند به خودشان بمب می‌بندد و قربهٔ اِلی الله آدم می‌کشند و می‌خواهند با این کارشان پیش حضرت رسول بروند و ناهار را با ایشان بخورند! نتیجه اینکه افراد با همین اجتهادات من درآوردی می‌روند آدمهای بی‌گناه را می‌کشند!

ابن تیمیه این چند کار را کرد و این اقدامات امروز می‌بینید که چطور جهان اسلام را به تلاطم درآورده. این تفکر زمان خودش جایگاهی پیدا نکرد چون هیچ کس طرفدارش نبود، فقط دو تا شاگرد طرفدارش بودند یکی ابن قیم جوزی و یکی ابن عبدالهادی و جز این دو نفر ما دیگر شاگردی از اینها نمی‌شناسیم که همان راه را رفته باشد، و حنابله‌ی بعد از او (چون می‌دانید ابن تیمیه از نظر

فقهی اصحاب حدیث بود و از نظر فقهی حنبلی بود، الآن وهابی‌ها هم تقریباً همین هستند) می‌گویند ما به کتاب و سنت مراجعه می‌کنیم ولی چون ۹۵ درصد از فتوای احمد بن حنبل منطبق با کتاب و سنت است ما فتوایمان عین فتوای احمد بن حنبل است و الا همان دیدگاه را دارند، گاهی اوقات به ایشان می‌گویند فقه منهجی. اگر اسم کلمه‌ی فقه منهجی را شنیدید در این راستا است، یعنی کسانی هستند که تحت تأثیر ابن تیمیه حرف می‌زنند و بعضاً غیر مقلدها به آنها می‌گویند، به قول خودشان تقلید نمی‌کنند و خود را مجتهد می‌دانند، این جوانهایی که خودشان را مجتهد می‌دانند الآن بالای جان جهان اسلام شدند و متأسفانه در ایران اسلامی هم عده‌ای از اینها پیدا شدند، هم در میان حنفی‌های شرق کشور و هم در میان شافعی‌های منطقه‌ی غرب و کردستان.

عدم توجه حنابله به آرای ابن تیمیه

در میان اصحاب حدیث، بعد از ابن تیمیه ما کسی را نداریم مدافع ابن تیمیه باشد و حتی حنابله. یک کتابی را به یکی از دوستان دادیم که ترجمه کند، این کتاب سال ۲۰۰۶ نوشته شده، نام کتاب مدرسه‌ی فقهی حنابله و ابن تیمیه است. یک وهابی اهل عربستان رفته انگلستان و

درس خوانده و پایان نامه‌ی دکترایش را «فقه حنابلہ و ابن تیمیہ» گرفته و خواسته به نحوی نشان بدهد که حنابلہ‌ی بعدی، خیلی ابن تیمیہ را مورد توجه داشتند، فتوایش را قبول داشتند ولی شما وقتی کتاب را می‌خوانی متوجه می‌شوی اکثر حنابلہ‌ی بعد از ابن تیمیہ اصلاً و ابدا فتاوی ابن تیمیہ را قبول نداشته و راه همان حنابلہ‌ی قبل از ابن تیمیہ را می‌رفتند من یک نمونه‌اش را بیان می‌کنم؛ مثلاً مرداوی را بحث می‌کند، مفصل بحث کرده، تک تک بزرگان حنبلی را بحث کرده (البته دو فصلش را ترجمه کردند)، نوشته او گاهی رأی ابن تیمیہ را تأیید می‌کند و آن هنگامی است که فتاوی او موافق مذهب حنبلی است، اگر فتوایش مطابق مذهب حنبلی است پس ایشان دارد مذهب حنابلہ را تأیید می‌کند، ابن تیمیہ را تأیید نمی‌کند و موارد متعدد می‌گوید ابن تیمیہ این حرف را زده و صراحتاً این آقا گفته این دیدگاه ابن تیمیہ مذهب حنبلی نیست.

بعد از ابن تیمیہ دیدگاهش در میان مسلمان‌ها هیچ جایگاهی نداشت، این احتیاج به کار دارد، وهابی‌ها دارند کار می‌کنند به نحوی بفهمانند ابن تیمیہ خیلی آدم بزرگی بود و مورد توجه علما بود، ما هم باید نشان بدهیم که ابن تیمیہ اصلاً و ابداً جایگاهی در میان علمای قرن هشت تا دوازده نداشت، همچنان که الآن هم جایگاهی ندارد.

الآن ما حدود ۸۰۰ میلیون تا یک میلیارد مسلمان داریم که مخالف ابن تیمیہ هستند و شاید هم بیشتر. ولی اینها چون متأسفانه قدرتی ندارند و حکومتی از ایشان حمایت نمی‌کند، خیلی وقتها کارهایی که می‌کنند در حد منطقه‌ی خودشان است و توان آن را ندارند که با عربستان و آل سعود بجنگند، آل سعود با قدرت و پول خودش نفوذ می‌کند و خیلی جاها کار خودش را پیش می‌برد. تا می‌رسیم به زمان محمد بن عبدالوهاب. محمد بن عبدالوهاب دوباره این تفکر را شروع به احیا کردن می‌کند.

پس می‌توان اینطور نتیجه گرفت که وهابی امروز، مجموعه‌ای از آراء و افکار اصحاب اثر است، اصحاب حدیث به شدت تحت تأثیر تفکرات ابن تیمیہ است که اگر کسی می‌خواهد در وهابیت کار کند باید این جریانات فکری را خوب بشناسد و متوجه شود که یک وهابی کجا از ابن تیمیہ استفاده کرده؟ و کجا اثر گراست؟ و کجاها آن رویکردهای اصحاب حدیث را مطرح کرده است؟

تفکر عثمانی‌ها

باید یک نکته‌ای را هم توضیح بدهم که مطلب مهمی است؛ و آن تفکر عثمانی است. در قرن یک و دو، به

خاطر ظهور و حضور اموی‌ها، اهل بیت به شدت تحت فشار بودند، ناصبی‌ها هم زیاد بودند، بسیاری از کسانی که جزء اصحاب اثر آن زمان بودند و امروز وهابی‌ها قبولشان دارند متأسفانه اینها به شدت رویکرد عثمانی داشتند.

عثمانی به چه کسی می‌گویند؟ عثمانی به کسی می‌گویند که معتقد بود عثمان مظلوم کشته شده است و امام علی علیه السلام در قتل او شریک است و خلافتش هم چون اجماع امت را نداشته مورد پذیرش نیست!

می‌گویند: «زهیر کان عثمانیاً» عثمانی کسی بود که طرفدار عثمان بود و می‌گفت عثمان مظلوم کشته شده، امام علی علیه السلام در قتل او شریک است لذا خلافتش هم مورد قبول ما نیست، لذا عثمانی‌ها می‌گفتند ابوبکر، عمر و عثمان، و ما علی را قبول نداریم! اگر می‌خواهید ترتیب تاریخی برایش بچینید این بود که می‌گفتند ابوبکر، عمر، عثمان، معاویه، یزید و بقیه اموی‌ها! این خلفای مورد قبول عثمانی‌ها بود.

یک چیز دیگری می‌خواهم بگویم، و آن اینکه اگر کسی با این رویکرد به سمت سلف برود و فقط سلفی‌ای که اصحاب اثری و عثمانی بوده‌اند را مورد توجه قرار بدهد. لذا یک سلفی به شدت حبّ معاویه و یزید پیدا می‌کند و به شدت حبّ اهل بیتش کم می‌شود و گاهی

اوقات اینقدر کم می‌شود که تبدیل به نصب می‌شود و ناصبی می‌شود. و الآن متأسفانه ما داریم می‌بینیم که برخی از این سلفی‌ها تبدیل به ناصبی می‌شوند، یک بخشش فقط به خودشان مربوط است و یک بخش هم به ما مربوط است؛

گرایش به تفکر عثمانی‌گری نتیجه توهین و بی‌احترامی

اینکه می‌بینید مقام معظم رهبری، علما و مراجع بزرگ فتوا می‌دهند که به خلفا بی‌احترامی نکنید، و به بزرگانی که مورد قبولشان هستند بی‌احترامی نکنید، برای این است که سلفی‌ها چون رویکرد عثمانی دارند به شدت حبّ معاویه و یزید دارند و این حبّ معاویه و یزید گاهی اوقات با رفتارهای ما تشدید می‌شود و این را باید مواظب بود، متأسفانه وقتی می‌بینیم یک آقای ۲۵ ماهواره را در جهان کرایه می‌کند و فقط سبّ و لعن خلفا را مطرح می‌کند، معلوم است که با این اقدامات فضای شیعه و سنی خیلی ملتهب می‌شود. لذا به هر کشوری می‌روید تا می‌فهمند شیعه هستید سریع عکس العمل نشان می‌دهند، از آن طرف می‌بینید خیلی از سلفی‌های القاعده‌ای که برخی به سمت ناصبی‌گری رفتند، سوریه می‌روند تا قربةً إلى الله شیعه بکشند! یکی از این آقایانی که حلقه‌ی حفاظت حرم حضرت زینب علیها السلام را

داشت نقل می‌کند و در اینترنت هم هست، صراحتاً می‌گوید شب‌ها اینها داد می‌زدند لبیک یا یزید، لبیک یا معاویه، با اینکه طبق مبنای ابن تیمیه لبیک گفتن برای غیر خدا شرک است اما یک سلفی القاعده‌ای داد می‌زند لبیک یا یزید، که از دیدگاه خودش شرک است. به خاطر چه چیزی؟ به خاطر لجبازی با شیعه. لذا باید خیلی مواظب باشیم اگر اینطور پیش برود من تشخیصم این است که ناصبی‌ها هر روز در جهان اسلام بیشتر خواهند شد و دوباره آن فضاهاپی که در دوران ائمه مطرح بود، برخواهد گشت. مگر اینکه مواظب باشیم گوش به حرف مراجع و مقام معظم رهبری بدهیم که مقام معظم رهبری وقتی این اطلاعات کامل به دستش می‌رسد می‌فهمد در جهان اسلام چه خبر است؟

دیروز یکی از شاگردانی که از مغرب آمده بود می‌گفت ما تا یک سال پیش وقتی به مغرب می‌رفتیم اصلاً دعوی شیعه و سنی مطرح نبود ولی الآن دعوی شیعه و سنی به شدت در آنجا مطرح شده، در مالزی و اندونزی هم که اصلاً این چیزها مطرح نبود مطرح شده! البته همه اینها تحت تأثیر تبلیغات سوء و غیر منصفانه و غیر اخلاقی وهابیت است که در جهان پخش می‌کنند، لذا باید متوجه باشیم که یک وقتی خدایی نکرده با عمل خودمان حبّ اهل بیت را از دل اهل سنت خارج نکنیم،

مهمترین چیزی است که باید به آن توجه داشت، این است که در شرایط حاضر فکر عثمانی مطرح است، امروز اگر از یک القاعده‌ای بررسی بهترین حکومت در طول تاریخ اسلام کدام است؟ به صراحت می‌گوید حکومت اموی‌ها! ببینید چه طور اتفاقاتی می‌افتد، یک فضای این چنینی در جهان اسلام به وجود می‌آید متأسفانه شرایط به وجود آمده تحت تأثیر همین گرایش‌های به سمت سلف و سلفی است که ابن تیمیه مطرح کرده.

لذا ما از شما بزرگواران و دیگران می‌خواهیم که در این زمینه‌ها دقت بیشتری کنید و با پیروی و تبعیت از فتاوی مراجع تقلید در این زمینه سعی نمائیم تا انشاء الله خودمان باعث گسترش تفکر سلفی و عثمانی و نعوذ بالله ناصبی در میان اهل سنت نشویم.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

مسلم دين نمى دانند. سکولارها مى گویند اين امور بیشتر خرافات است، کسانی که به سمت تصوف دارند مى گویند زياد مهم نیست، آنهایی که گرایش به سمت سلف دارند یک ذره مسئله را پررنگ تر مى کنند، ولی بنده اخوانى نمى شناسیم که نسبت به اينها زاویه نگرفته باشد.

○ (س) فقهای امامیه نیز معتقدند که فهم قدما بر متاخرين در احادیث اولویت بیشتری دارد، چون به عصر معصوم نزدیک بوده است، چه فرقى با معیار ابن تیمیه دارد؟

● (ج) اینکه فهم آنها مورد احترام است یا اینکه برتر است دو مسئله است؛ شما نگاه کنید ما مى توانیم بگوئیم مثلاً زراره اینطور فهمیده ولی فهم زراره اشتباه بوده، خیلی راحت علمای ما و مراجع تقلید ما در درسهایشان مى گویند این فهم درست نیست، این فهم درست تر است، این نشان مى دهد که اگر چه علما و مراجع شیعه توجه به فهم گذشته دارند اما فهم آنها را بر فهم خودشان مقدم نمى کنند، ولی ابن تیمیه مى گوید اگر چه تو یک فهمی داری ولی وقتی دیدی سلف طور دیگری گفته تو باید چشمت را ببندی و فهم خودت را کنار بگذاری و فقط فهم سلف را بپذیری، بنابراین ما هم توجه به گذشته داریم اما اجتهاد در میان شیعه مفتوح است و هر فقهی مى تواند حتى با استادش و حتى مى تواند با بسیاری از

پرسش و پاسخ

○ (س) آیا اخوانی های مصر همگی در مبنای سلف گرایی اشتراک دارند؟

● (ج) به نظر ما سه جریان در اخوانی ها داریم: ۱. جریانی به سمت سکولار، ۲. جریانی به سمت تصوف، ۳. جریانی به سمت سلفیت. اما یک نکته اینکه همه ی اخوانی ها نسبت به توسل و شفاعت و ... منتقدند، تمام اخوانی ها نسبت به احترام به قبول اولیاء مثل توسل، مثل نذر اولیاء الهی منتقدند. چون رئیس شان حسن البنا صراحتاً گفته اینها جزء بدعتهاست و چون این را جزء بدعتها دانسته است تقریباً جریان اخوانی این را قبول دارد. اما نکته دوم اینکه: حسن البنا با اینکه این را مطرح کرده اما گفته است این از فروعات اعتقادی است، یعنی این دیدگاه وهابی ها را که گفتند شرک جلی است ندارند، لذا اگر چه توسل را قبول ندارند ولی اینها را جزء اصول

فهم صحابه‌ی دوره‌ی امام صادق اختلاف داشته باشد، آن چیزی که برای ما حجّیت دارد قال الصادق و قال الباقر است نه قول زراره و محمد بن مسلم، اگر چه قول اینها احترام دارد و مورد توجه است، ولی اگر من رفتم از مجموعه آیات و روایات چیز دیگری غیر از فهم زراره فهمیدم این فهم خودم برای من معتبر است نه فهم زراره! ولی ابن تیمیه می‌گوید اگر رفتی از آیات و روایات چیزی فهمیدی بعد دیدی سلف چیز دیگری می‌گویند، فهم خودت را دور بینداز و آن فهم را بگیر، این فرق بین دو دیدگاه است.

○ (س) اگر احناف اصحاب رأی و قیاس‌اند چرا امروز در میان حنفی‌ها گرایش سلف‌گرایی پیدا شده است؟

● (ج) تا ۸۰ درصد حنفی‌ها هنوز رویکردهای قیاسی و رأی‌گرایی دارند که به اسم ماتریدیه شناخته می‌شوند ولی متأسفانه از ۲۰۰ سال پیش به این طرف فردی در حنفی‌ها به نام «شاه ولی الله دهلوی» ظهور کرد و آراء و افکار حدیث‌گرایانه و سلفی‌گرایانه‌ی ابن تیمیه را وارد حنفی‌ها کرد، نکته‌ی دوم واقعاً حنفی‌های دیوبندی که در سیستان و بلوچستان هستند نمی‌توانیم به آنها بگوئیم که سلفی به معنای اخص هستند، چون همین دیوبندی‌ها هم اگر چه حرفهای ابن تیمیه را قبول دارند و رویکردهای اصحاب

حدیث در آن زیاد شده ولی اینطور نیست که ملتزم باشند که فهم سلف بر فهم خلف برتر است. پس می‌توان گفت از ۵۰۰ میلیون حنفی حدود ۱۰۰ میلیون گرایش دیوبندی پیدا کرده، گرایش دیوبندی ملقمه‌ای است از تفکر حنفی، سلفی ابن تیمیه‌ای، تفکر ماتریدی، اشعری و صوفی، یک چیز ملقمه‌ای به نام دیوبندی.

اگر هم به آن می‌گوئیم سلفی، نه به معنای آن تعریف دقیق سلفی که گفتیم یعنی فهم سلف را برتر از فهم خلف بدانیم؛ بلکه به خاطر اینکه خیلی از حرفهای ابن تیمیه را پذیرفته‌اند، ما به ایشان سلفی می‌گوئیم.

○ (س) با توجه به اعتقادنامه‌ی اهل تسنن که قیام علیه حاکم جایز نیست سلفیه اقدام خود را در سوریه چگونه توجیه می‌کنند؟

● (ج) اهل سنت وقتی با مشکلی مثل این برخورد کرد، سید قطب آمد تعریف دیگری مطرح کرد و طبق آن تعریف همه‌ی مسلمان‌ها کافرند، ایشان آمد کتابی نوشت به نام معالم فی الطريق کل این کتاب در چهار جمله قابل توصیف است؛ (۱) ما در دوران جاهلیت قرن بیستم هستیم، (۲) هر کس به این جاهلیت راضی باشد کافر است (۳) مثل پیامبر که از مکه به مدینه هجرت کرد و یک حکومت اسلامی تشکیل داد شما هم باید هجرت کنید و یک حکومت اسلامی تشکیل بدهید، (۴) جهاد.

راه حلش چیست؟ راه حل پیامبر، جهاد علیه کفار. از نظر القاعده الآن تمام کسانی که در سوریه، مصر و عربستان هستند همه‌ی اینها اگرچه سنی‌اند اما همه‌شان کافرند، کافر را باید از طریق جهاد کشت، اگر هم نکشیم باید مثل زمان پیامبر ﷺ که رفت مکه را گرفت، ما هم برویم فتح کنیم و در آنجا یک حکومت اسلامی تشکیل بدهیم، لذا اینها اصلاً مبنا را جای دیگر بردند. من نظرم اینست چون اهل سنت در این مبنای مهمی که در طول تاریخ داشتند گیر کرده بودند، سید قطب فضا را به جای دیگری برد، مسلمین را تکفیر کرد اینکه همه‌ی مسلمان‌ها کافرند، صراحتاً گفت هر کس به این حکومت‌های سکولار راضی باشد کافر است، لذا تمام شهرها شهرهای جاهلی‌اند، تهران، بغداد، ریاض، قاهره، شهر جاهلی است، همه‌ی این شهرها جاهلی هستند و ما باید از شهر جاهلی مثل مکه سفر کنیم و هجرت کنیم به جایی که می‌توان جهاد کرد و بعد به وسیله‌ی کشتن مردم یک حکومت اسلامی تشکیل بدهیم و این بلا الآن در سوریه اتفاق افتاده، یعنی این سلفی‌های جهادی، یک دفعه خیال کردند در افغانستان این فضا به وجود آمده، برویم جهاد کنیم و حکومت اسلامی تشکیل بدهیم، رفتند و آمریکا هم از ایشان سوء استفاده کرد و بهم خورد. سپس رفتند به عراق؛ در عراق هم حکومت اسلامی

تشکیل بدهیم! برویم سوریه حکومت اسلامی تشکیل بدهیم! به چپن برویم حکومت اسلامی تشکیل بدهیم! هر جا هم که می‌روند فقط آدم می‌کشند! و آمریکا هم از اینها سوء استفاده می‌کند، خشک مغزهایی که واقعاً نمی‌فهمند، خیلی‌هایشان هم قصد قربت دارند، ایمانشان کوه را آب می‌کند ولی متأسفانه دارند راه را اشتباه می‌روند. بزرگان‌شان شاید آدم‌های نااهلی باشند ولی خیلی از این جوان‌های معمولی که جذب اینها شدند شاید اصلاً در این فضاها نباشند، لذا وقتی می‌گویند برو خودت را بکش، راحت می‌رود خودش را می‌کشد! وقتی هم که امنیتی‌ها او را می‌گیرند می‌گویند چرا نگذاشتید کشته شوم و بروم پیش حضرت رسول ناهار بخورم؟! این تحت تأثیر سید قطب بوده که ایجاد کرده و این فضا متأسفانه فضای عجیب و غریبی است که در جهان اسلام به وجود آمده.

من همیشه گفته‌ام جوان‌های اخوان المسلمین با یک حرکت کوچک، القاعده‌ای می‌شوند. مشکل ما الآن جوان‌هایی هستند که جذب اخوان می‌شوند و با یک تلنگر و برخورد و با یک رفتار سریع، سلفی جهادی می‌شوند. در عراق و سوریه آدم می‌کشند، وقتی می‌گوئی چرا؟ می‌گویند این مقدمات لازم است و نمی‌شود کاری کرد، باید کشت تا حکومت اسلامی تشکیل شود.

متأسفانه فضایی است که امروز عربستان هم خیلی راحت از این‌ها سوء استفاده می‌کند، آمریکا هم خیلی راحت از اینها سوء استفاده می‌کند.

والسلام علیکم